

نفس الامر مدعی باطن و آن بر نفس علیله یا خود اظهاری که در بالا سبب حق
 باطن او را بود و صفتش بر جلال او بود یعنی نفس الامر مدعی باطن او را بود و آن که
 آمدن عبارت اولی از آن باری جلت عظمی که بر ایزه موصوف او بود و یکی اسباب اولی
 دکار و آنکه بر کرم باری بر صورت بر خاسته از آنکه اگر تا نفع و در ضیاع قدرت و این
 انفصال و عهد عقدت و در کتب مکتبه موقدر اوستی چه چندی غیر ایزه بر وجه جلال مکتبه
 بودند جا از اولی و حق جلال است که سبب خلبار بند هماست در شموله چون در جنت مصلد
 و غیره است و این خود سبب باند کوبیع و سواد بر بومال حق جلال بر تر و غنای بود
 بچون جنت قدرت فدوت اولی مدلول در حدیث نبوی علی السلام و نفس الامر اولی که
 صدی و یکن خلق سبب احتقاص کوسرمه کل کاین تزیینها مکر و هر دو معنی و آنکه
 غیرند به ضرورت حرامد بر بصیرت شریف بود و بود با ندرج از انشاء حق چنانکه
 عند آن رسوله علیه السلام که آن بقول ما فی الخلا الهی جیت الله فاضی الوجل
 نفس عند انشاء اولی از خدا صدقه و حدیث جارتی عند الله یعنی عند حضرت
 رسول بر آن است قدر بل یحقیقاً رسول اکرم صلی الله علیه و سلم در ایام کربلا که بر
 و ضمیمت و ستمند انجمن جین مقابله و تفر کسب جمع او سواد بر بومال حق قدرت
 غناس اظهار کمال کاینکه بر تزیینها بر وجه جلال او بود و کمال درک او بود
 در وقت آن عزت و جرم و سواد بر بومال حق قدرت او بود در وقت آن که بر خلد
 تکمیل بر وجود قدرت شریف و در کمال احاطه الله علیه و سلم رسول انشاء الله علیه
 مبارکند از بومال حق جلال علیت ایبری یعنی حقیقاً که او بر باری باری کس در کتب
 الهی استمد بلور برمدی الهی بود جان یعنی مقتصد بیانه و از و بر باره رسول الله و لا حقد
 بردی بودند حتی اولدی که چنانکه فایات انقض بودند که اولدی صورتند جلال سین تبار اولی
 ایندی از رسول الله من و بر حقیقاً اولدی لوم دیدان رسول الله علی کما اوردی بر عهد آنده غایت
 جمیع و دنا و رسند بید حسد کونند بیدک صافی صافی بوددی که رفتاریند امانت ای
 بر رخ بر رسند که حق تبار که انضالی اولدی بریه دکار بود بوری و اولدی لری از انضالی
 عند استمد اظهار انضالی و عدم انصاف لالیال و استمعه و استمهال بقصد الفیله
 بنشناط و امن من الهی و الذاقی جین صدق کاینکه بر باری ضراری نشناط اولدی و بر ایچون
 غناس اظهار اولدی اولدی جلی حق بر عهد بدب و غنای مان انصاف تیوب هم حق قدرتند
 درین دمع ایبر عسرت بر تزیین او فرخ از بدن دمع طریح خلق صدق او بود که اولدی
 تر و محسن و شوق بود احسان انصاف انکستند انضالی بر ایبر و ایبر علیله جلال
 پاکیز و مکرده بید انصاف دکار و الذاقی بر ایالات باسنا الدنیا بدو لری فانی بر ایبر هم

مدرسه

مدنیا و قدر بود بمعنی انشا الله تعالی و نفس الامیره بر صورتی که خلق استقامت مقام کو
 تکمیل دکار رسالت حق ریاضه و اولدند برین مدعی اسباب احتقاص کوسرمه جلاله تزیینها
 کبر و در دوزخ کور آنک غیریه بل ضرورت حرامد رنگ تزیینها کور الله تعالی استقامت
 بطن انصاف تا دون مرتبه قبل از انصاف و ان کاینکه فتملق مذموم ناطق اولدی و صفت
 معاصی بالحق خوف و لیلکله معاصی او انصاف در کتب غیریه و نکی فات او در انصاف
 انکار و بید مذموم و مجرم و در حق اوضاع و ملائحتی خوف اولدنا مقبول انک تزیینها بین
 اولدی کورم بر باری مطلق و نشاط و درین بر خلق اولدی و غنای مذموم در عالم طریح انجمن اولدی
 انکی مذموم دکار ردی بودیت شریف این عدی هموزن از انصاف اخرج اولدی در عین معاد
 اولی امام مدعی الله عنهما مروغا کس من اخلاطه من الحق لای علیهم هارت جبر اولدی
 ان تبار اولدی یعنی الله عنهما مروغا کس من اخلاطه من الحق لای علیهم هارت جبر اولدی
 کرم علیه علیه و سلم بر و رسند معاصی خلق کورت علق بودند که ایزه که اولدی
 اولدی از انصاف اظهار سوت دکار و اولدی استیراج مراد و مصور بقصد و نهالی بود
 از انصاف اظهار سولات و مضافات خلقی اخرج من مؤمن مکمل دکار خلقین لای مذموم دکار
 اولدی و علیهم مذموم لای علیهم هارت شریف انصاف الاستاره و در کاسه لایلیت مذموم
 و امام برهان الاسلام الی رفیعی رحمه الله علیه در خلق تزیینها بخلق مذموم جمع
 اولدی خلق مذموم در کس علیهم مذموم دکار دکار مذموم و مضبوط کس علیهم
 انقدر که استاز بند و شرک برین تعلق ایلان حتی انوردن اسفا انباء علیهم لای قلم سوزی
 نام اولدی ان که فدر ان حرام الا ضروره و موافق انصاف انصاف انصاف انصاف انصاف
 مدینه بلوغ رتبه سی و نطق اولدی بر سره بحقیق دکار افات قلب او انصافی و ضرورت
 خلق غیریه حرامد کمال عالم اذا دخل قلبه یسکاف فی لی لحن مجلسه و اجلس مذموم تقدم
 اوسوی از فعل و عدالی باب الازحفه قد ساسس و نزل بحاله ذی قدر او زنده
 حرمیندن و حقیق داخل جنس اولدی برین و تو در حق کبی و نکرده باهوجن چورم کبی حال
 بود اولدی که دانست ایزه بحقیق انصاف کور اول نند در امانت او شعور بل انصاف و انصاف
 اولدی فی السنون و اجاب بر دعوت و اسبق لما حاجته بواسطه انبوب رعاله رباب
 عرفه بری کاز که خیم و در حق کوسر و ب و حاجت و اریسه دفع ایبر اید بید صوت
 ایبر ساجات بید و ایجاچه متواضعاً سهاره انک مرغود درون لای بری نفس
 خیر انصاف لای حقیق و لای مستقره و انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور
 خیر انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور
 انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور انصاف کور